

گسیل شدن سفیر ابوبکر به سوی هرکلیوس برای فراخواندن وی به صلح با اسلام

الأخبار الطوال، ابوحنيفة دنيوى ص ۲۱-۲۲؛ دلائل النبوة، ابونعيم، چاپ حيدرآباد دکن ۱۱-۹/۱؛ دلائل النبوة، بيهقي ۳۴۲/۱-۳۴۸؛ الوفاء لأحوال المصطفى، ابن الجوزي ص ۷۲۰-۷۲۷؛ تاريخ الإسلام، ذهبي، خطي باريس ج ۱، برگ ۹۰/الف - ۹۳/الف؛ تفسير ابن كثير ۲۵۱/۲-۲۵۳؛ ذيل آية ۱۵۷/أعراف؛ سُبُل الهدى و الرشاد، محمد بن يوسف شامي ۱۵۷/۱-۱۶۰. محشي به الخصائص الكبرى ۱۲۷/۲ نیز ارجاع داده است.

مقابله کنید: تفسیر قرآن (به زبان اردو)، سید احمد خان از علی گره، در سوره یوسف ج ۷ ص ۳۴-۳۵ (ترجمه بدون متن عربی)؛ المعجم الكبير، الطبرانی (حرف دال) باب دخیة بن خلیفه، و حرف صاد باب صخر (ابوسفیان) بن حرب، نیز شاید حرفهای: عین و نون و هاء، بابهای: عبادة الصامت، نعیم بن عبدالله و هشام بن العاص که اعضای این سفارت بودند؛ ولی ما نتوانستیم نوشته‌های این نامه را پژوهش کنیم. البداية والنهاية ابن كثير ۶۳/۶ بر پایه تأکید محشی دلائل النبوة، نوشته بیهقی.
بنگرید:

Louis Bréhier Civilisation byzantine, paris 1950 p. 2q1 - 2q2 - Humidullah Les ambassades du prophète et d' Abu Bakr auprès de l'empereur Heraclius et le Livre byzantin de la prédication des destinees et l'ambassade du prophète en chine, dans cannaiss Sance de l' Islam, paris No. 7, mai 1981 p. 14-20.

خلیفه ابوبکر صدیق، لشکری به فرماندهی اسامه بن زید (رض) به ابل در فلسطین گسیل کرد تا کسانی را که سفیر پیامبر (ص) را کشته بودند، تعقیب کنند. چون این لشکر به آنجا تاخت و بازگشت، هرکلیوس سپاهی گرد آورد. پس ابوبکر لشکری نه به قصد جنگ، به قیساریه در فلسطین فرستاد و سفیرانی به سوی روم روانه کرد تا هرکلیوس را به صلح و اسلام فراخوانند. هشام بن عاص اموی، عبادة بن صامت و نعیم ابن عبدالله، در این هیئت بودند. آنان در قسطنطنیه پایتخت روم، با هرکلیوس دیدار کردند. هرکلیوس تصویرهای پیامبران را که گمان می‌کرد کار دانیال نبی است، به آنان نشان داد. تصویر پیامبر اسلام (ص) نیز در میان این تصویرها بود و نمایندگان ابوبکر، بی‌درنگ آن را شناختند. هرکلیوس تحت تأثیر قرار گرفت و در دل اسلام آورد، ولی نخواست آن را بپذیرد و در برابر خلیفه فروتنی کند.

در روایات، به نامه‌ای مکتوب از سوی ابوبکر به هرکلیوس، تصریح نشده است. تاکنون در روایت عبادة بن صامت و هشام بن العاص، به همان داستان (داستان تصویر پیامبران)، دست یافته‌ایم.

طبرانی داستان تصویر پیامبران را، در موضوع سفارت دحیه بن خلیفه از سوی پیامبر برای هرکلیوس یاد می‌کند. نمی‌دانیم این رویداد در هر دو سفارت رخ داده، یا آن، اشتباهی است از سوی راوی طبرانی که این داستان را به جای اینکه به هیئت نمایندگی ابوبکر نسبت دهد، به دحیه بن خلیفه، پیوند داده است.

ما نخست روایت دینوری را که از همه روایتها کهن‌تر و از زبان عبادة صامت (رض) روایت شده است، می‌آوریم و آنگاه در پی آن، روایت هشام را که کامل‌تر است، خواهیم آورد.

روایت عباده بن صامت:

از عبدالله (عباده) صامت آورده‌اند که گفت: ابوبکر صدیق در سالی که به خلافت رسید، مرا به سوی امپراتور روم گسیل کرد که او را به اسلام فراخوانم یا به وی اعلان جنگ دهم. عباده گوید: راه یمودم تا به قسطنطنیه رسیدم. بزرگ روم به ما اجازه ورود داد. نزد او رفتیم و بی آنکه به وی درود بگوییم، نشستیم. سپس او چیزهایی درباره اسلام از ما پرسید. آنگاه آن روز، ما را برگردانید و روز دیگر، ما را خواند. یکی از خدمتگزاران را پیش خواند و به او چیزی گفت و او روانه شد و با صندوقی که دارای خانه‌های بسیار بود و هر خانه دری داشت، نزد امپراتور بازگشت. یکی از درهای آن را باز کرد و پارچه‌ای سیاه را که در آن، تصویری سفید در چهره یکی از زیباترین مردان به نظر می‌رسید، بیرون آورد. گفت: این را می‌شناسید؟ گفتیم: نه. گفت: این، پدرمان آدم (ع) است. سپس آن را به جای خود نهاد و در دیگری باز کرد و پارچه‌ای سیاه بیرون آورد؛ نقش آن، تصویر پیری سالخورده و خوش صورت بود با چهره‌ای گرفته و اندوهگین. گفت: می‌دانید این کیست؟ گفتیم: نه. گفت: این نوح است. سپس در دیگری باز کرد و پارچه‌ای سیاه که تصویر چهره سپید پیامبر ما (ص) بر آن نقش بسته بود، بیرون آورد. چون بدان نگاه کردیم، گریستیم. گفت: چرا می‌گریید؟ گفتیم: این تصویر پیامبر ما محمد (ص) است. گفت: شما را به دینتان سوگند می‌دهم آیا این، تصویر پیامبر شما است؟ گفتیم: آری، این نقش چهره پیامبر ماست و گویی که او را زنده می‌بینیم. پس امپراتور آن را پیچید و برگردانید و گفت: بدانید که این، آخرین خانه‌ها بود، ولی من دوست داشتم بدانم که نظر شما چیست.

آنگاه در دیگری گشود و پارچه‌ای سیاه بیرون آورد که تصویر چهره سفید مردی بسیار خوش صورت که بیش از همه، به پیامبر ما محمد (ص) شباهت داشت، بر آن نقش بسته بود. سپس گفت: این ابراهیم (ع) است. پس از آن، دری دیگر گشود و تصویر مردی گندمگون را که اندوهگین و متفکر به نظر می‌رسید، بیرون آورد و گفت: این، موسی پسر عمران است. آنگاه خانه‌ای دیگر را گشود و تصویر مردی را با چهره‌ای چون قرص ماه و با دو رشته زلف بیرون آورد و گفت: این داود است. سپس خانه دیگری را باز کرد و تصویر مردی زیبا چهره را که بر اسبی بالدار سوار بود، بیرون کشید و گفت: این سلیمان است و این، باد که او را برداشته می‌برد. و سپس خانه‌ای دیگر را گشود و تصویر جوانی زیبا را که عصایی در دست و جامه‌ای جلوباز، بلند و پشمین بر تن داشت، درآورد و گفت: این عیسی روح خدا و کلمه اوست. آنگاه گفت: این تصویرها به دست اسکندر رسید و از او به مردمان پس از وی و تا سرانجام، به دست من رسید.

سیداحمدخان در ترجمه خود از قرآن به زبان اردو، متنی را بدون ذکر مأخذ آورده که با روایت عباده بن صامت، در پیوند است. ما آن را بی کم و بیش، به عربی برمی‌گردانیم:

«از عباده بن صامت روایت است که ابوبکر در نخستین سال خلافت خویش، مرا به نمایندگی از سوی خود به روم فرستاد. چون به نزدیکی قسطنطنیه رسیدم [گویا منظور وی شهر افسوس در نزدیکی ازمیر که امروز بدان سلجوق می‌گویند، می‌باشد]، کوه سرخ رنگی دیدم. به ما گفتند: اصحاب کهف در آنند. آنجا کنیسه‌ای بود. مردم کنیسه، شکافی در کوه به ما نشان دادند و با من به درون آن آمدند. آنجا دری آهنین بود؛ چون در را گشودند، به جایی گسترده و باز رسیدیم. آنجا سیزده تن مرد پشت بر زمین دراز کشیده که گویی به خواب رفته

بودند و پیکرهایشان از تازگی مانند زندگان بود، دیده می‌شدند. بر چهره یکی از آنان زخمی بود که به نظر می‌رسید تازه است. چون از ایشان پرسیدم، گفتند: ما، در کتابهایمان خوانده‌ایم که این پیکرها از چهارصد سال پیش از میلاد مسیح (ع) بر جای مانده‌اند. اینان پیامبرانند که هر یک در روزگار خود، برانگیخته شده‌اند. ما بیش از این، چیزی نمی‌دانیم».

روایت هشام بن عاص اموی (رض)

(به نقل از تفسیر ابن کثیر)

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»^۱
(مؤمنان پرهیزگاری که از فرستاده خدا پیامبر امی پیروی می‌کنند و (وصف) او را نزد اهل کتاب، در تورات و انجیل، می‌یابند)^۲.

این صفت محمد (ص) است در کتابهای پیامبران که آمدن وی را به امتان خود مژده داده و ایشان را به پیروی از این پیامبر، فرمان داده‌اند. بر پایه روایت امام احمد حنبل، صفات پیامبر (ص) همچنان در کتابهای آنان هست و دانشمندان و بزرگان دینشان، آنها را می‌شناسند...

حاکم صاحب «المستدرک» گوید:... از ابی امامه باهلی، از هشام بن عاص اموی برای ما روایت کردند که هشام گفت: من و مردی دیگر به سوی هرکلیوس امپراتور روم گسیل شدیم تا او را به اسلام فراخوانیم. بیرون رفتیم تا به «الغوطه»^۳ (غوطه دمشق) رسیدیم. برجبله بن الأیثم الغسانی، فرود آمدیم. نزد وی رفتیم و او را دیدیم که بر تخت خود نشسته است. فرستاده خود را نزد ما فرستاد تا با او سخن بگوییم. گفتیم: سوگند به خدا با هیچ ییکی سخن نخواهیم گفت و ما را به سوی پادشاه فرستاده‌اند. چنانچه رخصت دهد با وی سخن می‌گوییم وگرنه، با فرستاده، سخن نخواهیم گفت. پیک نزد هشام بازگشت و آنچه شنیده بود، بازگفت. گوید: پس شاه غسانی به ما اجازه داد و گفت: سخن بگویید. هشام بن العاص با وی سخن گفت و او را به اسلام فراخواند. هشام دید که شاه غسانی جامه‌های سیاه بر تن دارد. پرسید: این جامه‌های سیاه بر تن تو برای چیست؟ جبله گفت: اینها را پوشیده‌ام و سوگند خورده‌ام که تا شما را از شام بیرون نرانم، آنها را از خود دور نگردانم. گفتیم: سوگند به خدا، ما به خواست خداوند، این جایگاه تو و پادشاهی امپراتور را از شما خواهیم گرفت و پیامبر ما، ما را از آن آگاه ساخته است. جبله گفت: شما آنان نیستید؛ آنان کسانی هستند که روز، روزه می‌دارند و شب به نماز می‌ایستند. روزه شما چگونه است؟ ما روزه داشتن خود را به وی گفتیم و (با شنیدن آن) چهره‌اش سیاه سیاه شد. گفت: برخیزید و همراه ما، ییکی به سوی امپراتور روانه کرد. بیرون رفتیم تا به نزدیکی شهر رسیدیم. مرد همراه ما گفت: چهارپایان شما نباید به شهر امپراتور درآیند. اگر بخواهید، شما را با یابوها و استرها می‌بریم. گفتیم: به خدا سوگند که ما تنها با چهارپایان خود، به شهر می‌آییم. ییکی نزد امپراتور روانه

۱. اعراف/ ۱۵۷. م. ۲. تفسیر الضافی، فیص کاشانی ۱/ ۱۷۱-۱۶۶ م.

۳. غوطه: محلی از استانی است که دمشق نیز جزو همان استان است (یاقوت ۳/ ۸۲۵). م.

کردند که اینان گفته ما را نمی‌پذیرند. امپراتور دستور داد که با مرکبهای خود وارد شویم. ما که شمشیرهای خود را حمایل کرده بودیم، با چهارپایان خود به شهر درآمدیم و رفتیم تا به جایگاه امپراتور رسیدیم و در کنار آن، شتران خود را خواباندیم و امپراتور به ما نگاه می‌کرد.

سپس گفتیم: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ؛ خدا می‌داند که کاخ امپراتور به سان شاخه درخت خرما که باد، بسختی آن را بلرزاند، به خود لرزید. امپراتور به ما پیغام فرستاد که شما حق ندارید با صدای بلند در برابر ما، به آیین خود بپردازید. پیغام داد که داخل شوید و ما به نزد او رفتیم. او بر جایگاه خود نشسته بود و فرماندهان روم در کنار او بودند و همه چیز در جایگاه امپراتور و پیرامون او سرخ بود و خود نیز جامه‌ای سرخ بر تن داشت. سپس به او نزدیک شدیم و خندید و گفت: چه می‌شد اگر به شیوه خود، به من درود می‌گفتید؟ مردی پرسخن که به زبان فصیح به عربی سخن می‌گفت، نزد او بود. گفتیم: درود و سلامی که ما به کار می‌بریم برای شما، روا نیست و نیز درست نیست که با سلام شما، به شما درود بگوییم. گفت: شما چگونه به یکدیگر درود می‌گویید؟ گفتیم: (می‌گوییم) السَّلَامُ عَلَيْكَ. پرسید: به پادشاهتان چگونه درود می‌گویید؟ گفتیم: با همان؛ گفت: او چگونه به شما پاسخ می‌دهد؟ گفتیم: با همان جمله. گفت: پرشکوه‌ترین و بزرگترین کلام شما کدامست؟ گفتیم: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ». خدا گواه است زمانی که آن را گفتیم، اتاق آنچنان لرزید که سروی به سوی آن (به سوی سقف آن) بالا رفت. پرسید: آیا این کلامی را که گفتید و اتاق از آن لرزید، هرگاه در خانه‌های خود نیز بگویید، اتاقهای شما به لرزه می‌افتد؟ گفتیم نه، ما هرگز ندیده‌ایم که این جمله چنین کاری کند و تنها نزد تو آن را دیدیم. گفت: من به راستی دوست داشتم نیمی از کشورم را از دست بدهم تا هرگاه شما آن کلام را بر زبان می‌آورید، همه چیز بر شما بلرزد. گفتیم چرا؟ گفت: برای آنکه این کار، بیشتر شایسته و درخور نیرنگهای مردم است تا شأن و مقام نبوت.

سپس از او پرسیدیم: منظورش چه بود؟ او منظور خود (از آن جمله را) به ما گفت. سپس گفت: نماز و روزه‌تان چگونه است؟ آن را به وی گفتیم. آنگاه گفت: برخیزید. دستور داد جایی نیکو به ما بدهند و بخششهای فراوان. ما سه روز ماندیم و شبی امپراتور یکی نزد ما فرستاد و ما نزد او رفتیم. گفت: سخن خود را تکرار کنید و ما آن را باز گفتیم. سپس چیزی به شکل هزار بیشه بزرگ و طلاکاری شده را خواست و آوردند که دارای خانه‌های کوچک بود و خانه‌ها درهایی داشت.^۱ ...

۱. از اینجا به بعد، روایت هشام بن العاص اموی، مانند روایت عبادة بن صامت پیش می‌رود، البته با تفصیل بیشتر و تفاوتی اندک. از این رو، از ترجمه دنباله روایت، خودداری کردم.

(۶/۳۱۸)

نامه عمر درباره اسیران اهواز و نتیجه‌های آن

شرح السیر الکبیر، سرخسی ۱۷۳/۱ (شماره المنجد: ۳۵۵).

از مَهَلَب بن ابی صُفْرَه روایت است که گفت: در روزگار عمر شهر اهواز را محاصره کردیم و آن را گشودیم - ولی مردم این شهر با عمر در صلح بوده‌اند - پس به زنانی دست یافتیم و با آنان درآمیختیم. این خبر به عمر رسید و به ما نوشت:

فرزندانتان را بردارید و زنان مردم اهواز را به ایشان بازگردانید.

(۷/۳۱۸)

نامه عمر درباره آزادسازی اسیران شوشتر

شرح السیر الکبیر، سرخسی ۱۷۳/۱ (شماره المنجد: ۳۵۵).

از عطاء روایت است که گفت: شوشتر با صلح گشوده شد؛ ولی مردم آن، کافر شدند. مجاهدان اسلام با آنان پیکار کردند و اسیرشان کردند و مسلمانان به زنان ایشان دست یافتند و زنان از آنان فرزند آوردند. عمر دستور داد که زنان را آزاد کنند و آنها را از مسلماتها جدا سازند. متن نامه به دست نیامده؛ ولی بناچار نامه‌ای در کار بوده است.

(۶/۳۲۵)

نامه عمر برای شناسایی وضعیت عراق از نزدیک

تاریخ المدینة المنورة، ابن شبة ص ۶۷۹

الشفاء - یکی از نخستین زنان مهاجر - برای من روایت کرد که عمر به کارگزار عراق نوشت: دوتن از مردان چابک، هوشمند و گرانمایه را نزد وی فرستد تا درباره عراق و مردم آن، از آنان پرسش کنند. او لبید بن ربیع^۱ و عدی بن حاتم^۲ را نزد عمر فرستاد. متن نامه عمر، به دست نیامده است.

۱. لبید بن ربیع عامری از شاعران نامدار و مُحَضَّرَم عرب بود که در جاهلیت و اسلام شعر سرود. وی یکی از صاحبان قصیده‌های اویخته بر کعبه بود. لبید با نمایندگان قبیله خود نزد پیامبر (ص) آمد و مسلمان گشت. وی میان سالهای ۵۴۰ تا ۵۴۵ میلادی به جهان آمد و میان سالهای ۳۵ تا ۳۸ هـ در کوفه از جهان رفت (تاریخ الأدب العربی، دکتر عمر فزوخ ۲۳۲/۱-۲۳۱). م.

۲. عدی بن حاتم طایی یکی از شخصیت‌های سرشناس قبیله طی و پسر حاتم طایی جوانمرد و بخشنده نامدار عرب بود. در سال ۹ هـ اسلام پذیرفت و همواره در راه اسلام کوشید. عدی در جنگ صفین در کنار علی (ع) بود و در آن جنگ، چشم خود را از دست داد. وی بیش از یکصد سال زندگی کرد و در سال ۶۸ هـ درگذشت (الأعلام، زرکلی ۸/۵). م.

(ب/۳۲۸)

نامه عمر (به ابوموسی اشعری درباره کارهای عمومی جامعه

تاریخ المدينة المنورة، ابن شبة ص ۷۷۰، محشی آن، به تاریخ طبری ۲۷۵۵/۱، البیان والتبیین، جاحظ ۳۵۶/۲ و شرح نهج البلاغه ۱۲/۱۲ نیز ارجاع داده است.

عمر به یکی از کارگزاران خود (به ابوموسی اشعری برابر آنچه در شرح نهج البلاغه آمده است)، نوشت: پس از عنوان، نیرومندی در کار بدان است که کار امروز به فردا نیفکنید. زیرا اگر چنین کنید، نیرویتان به زیان شما به هم می پیوندد و آنگاه نمی دانید آنچه را که از دست داده اید با کدام نیرو به دست آورید. هان بدانید که دادن شتر نابینا یا گوش چاک خورده و تباه گشته به فرمانروا، همانست که فرمانروا در راه خدا می دهد. هرگاه فرمانروا در رفاه باشد، مردم نیز در رفاه خواهند بود. مردم براستی از پادشاه خود، گریزانند و به خدا پناه می برم که یکی از این چیزها به من برسد: کینه های به جا مانده و همراه، هوسهای دنبال شده و مال دنیای برتر پنداشته شده. پس حق و درستی در پیش گیرید، گرچه اندک زمانی از روز باشد.

(ج/۳۲۸)

نامه عمر به معاویه درباره اداره کارهای مردم

تاریخ المدينة المنورة، ابن شبة ص ۷۷۵، محشی آن، به البیان والتبیین، جاحظ نیز ارجاع داده است. از عطاء بن مسلم روایت است که گفت: عمر به معاویه نوشت: پس از عنوان، تو به راستی مردم خود را با آن درستی و سختی که مردم بدگمان را، ادب می کنی، ادب نکرده ای، چه دور باشند و چه نزدیک. نرمی پس از درستی، مردم را بیشتر از (بدی) بازمی دارد و به هم می پیوندد. گذشت و چشم پوشی پس از کیفر، برای دورانیشان بهتر است.

(الف/۳۴۲)

نامه عمر به سعد بن ابی وقاص برای بازداشتن وی از اخته کردن اسبها

شرح السیر الکبیر، سرخسی ۶۲/۱ (شماره المنجد ۶۹).

از عمر آورده اند که وی به سعدوقاص نوشت:

هیچ اسبی را اخته مکن و نیز هیچ اسبی را بیش از دومیل، به تک راه مبر.

(۸/۳۶۸ مکرر)

نامه عمر درباره آموزش قرآن

تاریخ المدينة المنورة، ابن شبة ص ۷۱۱.

عمر به ابن مسعود نوشت: درود بر تو. پس از عنوان، خداوند این قرآن را به زبان قریش فرستاد و آن را با زبان عربی روشنگر، همراه گردانید. با زبان قریش به مردم قرآن بیاموز، نه با زبان هذیل. والسلام.

(۲۰/۳۶۸ الف)

مکاتبه با ابو عبیده جراح درباره فزونی میگساری

تاریخ المدينة المنورة، ابن شبة ص ۷۲۳

ابو عبیده جراح به عمر نوشت:

پس از عنوان، مردم سخت به باده‌گساری روی آورده‌اند؛ تو و کسانی که همراه تو و در کنار تو، در این باره بیندیشید. عمر آنان را گرد آورد. علی (ع) و کسان بسیاری که با وی بودند، گفتند: به باور ما کسی که می‌بنوشد، بهتان می‌زند و کسی که بهتان زند، هشتاد تازیانه می‌خورد؛ از این رو نظر ما در این باره اینست که باید به وی هشتاد تازیانه بزنند.

فرستاده ابو عبیده گفت: ای فرمانروای مؤمنان! پاسخ نامه را برای من بنویس. عمر گفت: من چیزی نمی‌نویسم، من یکی از مسلمانانم که در این مسأله سخن گفتند و من نیز سخنی گفتم.

(۲۸/۳۶۸ الف)

نامه نگاری عمر درباره ارث دایی

سنن ابن ماجه ش ۲۷۳۵ (کتاب ۲۳، باب ۹، حدیث ۱)

از ابوامامه سهل بن حنیف روایت است که مردی به سوی مردی دیگر، تیری انداخت و او را کشت. آن مرد، جز دایی وارث دیگری نداشت. در این باره ابو عبیده جراح به عمر، نامه نوشت. متن نامه او به دست نیامده است.

عمر در پاسخ به وی نوشت:

پیامبر خدا فرمود: خدا و پیامبر او، سرپرست فرد بی‌سرپرستانند و دایی وارث شخص بی‌وارث است.

(الف / ۳۲ / ۳۶۸)

نامه عمر درباره گمرکهای بازرگانی و رفتن فریادخواه مسیحی به حرم کعبه

الخراج، ابویوسف، ج بولاق ص ۷۸-۷۹؛ شرح الشیخالکبیر، سرخسی ۲۸۶/۴-۲۸۷ (ش المنجد: ۴۲۴۲).
 از زیاد بن حدیر اسدی روایت است که عمر بن خطاب وی را برای گردآوری عوارض گمرکی عراق و شام، روانه کرد و دستور داد که از مسلمانان $\frac{۴}{۱۰}$ از یک عشر و از مردم ذمی $\frac{۵}{۱۰}$ از یک عشر و از مردم حربی، یک عشر، بستانم. مردی از مسیحیان عرب بنی تغلب با اسبی بر او گذر کرد. بر اسب او بیست هزار درهم، قیمت نهادند. مأمور گفت: یا اسب را به من ده و نوزده هزار درهم از من بستان و یا اسب را نگهدار و یک هزار درهم به من ده. گوید: او هزار درهم داد و اسب را نگاه داشت. سپس در همان سال بار دیگر بر «زیاد» گذر کرد. زیاد گفت: هزار درهم دیگر به من ده. مرد تغلبی گفت: هر بار که بر تو گذر می‌کنم، هزار درهم از من می‌خواهی. گفت: آری. مرد تغلبی نزد عمر رفت و در مکه خانه خدا به او رسید و اجازه خواست. عمر گفت: تو کیستی؟ گفت: من مردی از مسیحیان عربیم و داستان خود را باز گفت. عمر گفت: آنچه پرداخته‌ای بس است و چیزی بر آن، نیفزود. گوید: مرد تغلبی به سوی زیاد بن حدیر بازگشت و خود را آماده کرده بود که هزار درهم دیگر بپردازد که دید نامه عمر پیش از وی رسیده است.

(ب / ۳۲ / ۳۶۸)

سفارش عمر به انس بن مالک درباره عوارض گمرکها

الخراج، ابویوسف ج بولاق ص ۷۸.

از انس بن مالک روایت است که گفت: عمر بن خطاب مرا برای دریافت عوارض گمرکی فرستاد و برای من فرمانی نوشت که بابت کالاهای بازرگانی مورد اختلاف، از مسلمانان $\frac{۴}{۱۰}$ عشر، از مردم ذمی $\frac{۵}{۱۰}$ عشر و از مردم حربی یک عشر، عوارض گمرکی بگیرم.

(الف / ۵۶-۵۷ / ۳۶۸)

نامه عمر بن خطاب به سعد بن ابی وقاص

مجلة الشریعة الإسلامية، بغداد ۱۲/۲۵، ذی الحجة ۱۴۰۴ ق. ص ۷۲۱-۷۲۲ (بدون ذکر مأخذ) من مأخذ این

نامه را از آن مجله درخواست کرده‌ام و همچنان منتظر جواب هستم (سبک نامه از خود نامه پیداست).

پس از عنوان، من تو و سپاهیان را که با تواند، در همه حال، به پرهیز از نافرمانی خدا، فرمان می‌دهم. چون پرهیزگاری، برترین ابزار پیکار با دشمن و نیرومندترین نیرنگ (چاره‌جویی) در جنگ است. به تو و همراهانت فرمان می‌دهم که از گناهان خوشتن، بیش از دشمن بترسید. زیرا گناهان لشکریان برای آنان، از دشمن، هراس‌انگیزتر است. پیروزی مسلمانان، تنها از راه سربلندی دشمنانشان از فرمان خداست. اگر این معنی نمی‌بود، توان رویارویی با آنان را نداشتیم، زیرا شماره لشکریان و امکانات رزمی ما، به اندازه لشکریان و

توان رزمی آنان نیست. چنانچه در نافرمانی از خدا، ما و ایشان یکسان باشیم، توان رزمی آنان، بیش از ما خواهد بود. اگر از راه فضیلت برایشان پیروز نگردیم، با نیرو نظامی خود نمی‌توانیم بر آنان پیروز گردیم. بدانید که نگرهبانانی از سوی خدا بر رفتار و کردار شما گماشته‌اند که از رفتارهای شما آگاه‌اند، پس، از آنان شرم بدارید. شما که در راه خدا گام برمی‌دارید، از فرمان خدا سرمی‌پسید. مگویید: دشمن ما بدتر از ما است و هرگز بر ما چیره نخواهد گشت. زیرا بسا مردم بوده‌اند که مردمی بدتر از خودشان، برایشان چیره گشته است. همچنان که وقتی بنی‌اسرائیل به کارهایی که مایه خشم خدا می‌گردد، روی آوردند، بی‌دینان مجوس، بر آنان چیره گشتند و در میان خانه‌های بنی‌اسرائیل (در پی آنان برای کشتنشان) می‌گشتند و آن، وعده‌ای انجام یافته بود.^۱ همان‌گونه که برای پیروزی بر دشمن از خدا یاری می‌خواهید، برای پیروزی بر خویشان نیز از او درخواست یاری کنید. از خدای بلندپایه، همان را برای خود و شما، درخواست می‌کنم.

در پیمودن راه، با مسلمانان مهربان باش. آنان را به پیمودن راهی که رنجورشان سازد، وادار مکن. ایشان را از منزلی که برایشان سازگار است، بازمدار، تا زمانی که با دشمن روبه‌رو می‌گردند، رنج سفر از نیرویشان نکاسته باشد. زیرا ایشان به سوی دشمنی می‌روند که در جایگاه خود است و از جان و مال خود، دفاع می‌کند. روزها و شبهای جمعه، با همراهان خود (در اردوگاه) بمان تا ایشان بیاسایند و نیز شمشیرها و وسایل خود را مرمت کنند. جایگاه سپاهیان خود را دور از شهرهای مردمی که با ما در صلح‌اند و همچنین شهرهای مردمی، برگزین. از این رو، جز کسی که به دین وی اعتماد داری، هیچ کس دیگر از همراهان تو، نباید به آن شهرها گام نهد. نیز به هیچ یک از مردم شهر، نباید هیچ آسیبی برسد؛ زیرا ایشان دارای حرمت و پیمانی هستند که تو ناگزیر از رعایت آن هستی، چنانکه ایشان نیز ناگزیر از شکیبایی برآند. پس تا زمانی که در برابر شما، شکیبا هستند، شما نیز به آنان نیکی کنید. نباید با ستم کردن بر هم‌پیمانان، بر مردم حربی پیروز گردید. هنگامی که به سرزمین دشمن رسیدی، جاسوسانی میان خود و ایشان گسیل کن، نباید کار دشمن بر تو پنهان بماند. جاسوسان چه از عرب و چه از همان سرزمین، باید کسانی باشند که به راستگویی و پاکدلیشان اعتماد داشته باشی. زیرا گزارش فرد دروغگو، گرچه برخی از گزارشهای او راست باشد، برای تو سودی نخواهد داشت. جاسوس ناراست، به زیان تو جاسوسی می‌کند، نه به سود تو. باید زمانی که به سرزمین دشمن نزدیک می‌گرددی، بر شمار طلایه‌داران بیفزایی. گروههای شبیخون بفرست تا راه را بر گروههای شبیخون دشمن و نیروهای امدادی و مراکز آسایش آنان، ببندند و طلایه‌داران به جستجوی مراکز حساس نظامی باشند. طلایه‌داران را از همراهان خردمند و دلیر خود، برگزین. اسبهای پیشتاز برایشان برگزین. چنانچه با دشمنی روبه‌رو می‌گردند، نیروی اندیشه تو نخستین چیزی باشد که دشمن با آن روبه‌رو می‌گردد. کار دسته‌های شبیخون را به رزمندگان خداجو و بردبار و نیرومند، بسیار. از روی هوس، کسی را در آن گروه، جای مده، زیرا از این راه، بیش از آنکه به نزدیکان خود، محبت کنی، اندیشه خود را تباه کرده‌ای.

هیچ گروه طلایه‌دار یا دسته شبیخون را به سویی که بیم آسیب و کشته شدن یا خواری می‌رود، مفرست. زمانی که دشمن را دیدی، سپاهیان دوردست و طلایه‌داران و گروههای شبیخون، همه را به خود ببیوند؛ همه

۱. سوره اسراء / ۶، بنگرید: تفسیرالضافی، فیص کاشانی ۹۵۸/۱ م.

نیرنگ و نیروی خود را به کار گیر. تا آنگاه که خطر مرگ در کار نباشد، در تاختن به دشمن شتاب مکن، تا بخش آسیب‌پذیر و قتلگاه‌های دشمن را به خوبی ببینی و همه سرزمین او را مانند سرزمین خود، بشناسی و آنگاه با وی چنان رفتار کنی که وی با تو خواهد کرد. بر لشکر خود، نگهبانان بگمار. تا می‌توانی در شب بیدار بمان. هر اسیر بی‌پیمان را که نزد تو آورند، گردن بزن تا از آن راه، دشمن خدا و دشمن خود را بترسانی. خدا سرپرست کار تو و همراهان تو است و پیروزی شما بر دشمنان به دست او است؛ از او یاری می‌خواهیم.^۱

(ب/ ۵۷/۳۶۸)

شرط‌هایی که عمر بر مسیحیان شام نهاد

تفسیر ابن‌کثیر ۳۴۷/۲ - ۳۴۸ (ذیل آیه «... الْجِزِيَّةُ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ»^۲) بدون اسناد و ذکر ماخذ^۳.
عمر بن خطاب فرمانروای مؤمنان، این شرط‌های معروف را برای خوار و خرد و ناچیز نشان دادن گزیت (جزیه) پردازان، بر آنان نهاد. اینها شروطی است که پیشوایان حافظ حدیث، از روایت عبدالرحمن بن غنم اشعری، آورده‌اند. وی گوید: هنگامی که مسیحیان شام با عمر به صلح رسیدند، من به عمر بن خطاب نوشتم: به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نوشته‌ایست از سوی مسیحیان شهرهای فلان و فلان برای عمر فرمانروای مؤمنان.
هنگامی که شما (مسلمانان) نزد ما آمدید، ما از شما برای خود، فرزندانمان دارایی‌هایمان و مردمان هم دین خود، امان خواستیم و شرط‌های شما را نیز (به شرح زیر) پذیرفتیم که:

در شهر خود و پیرامون آن، هیچ دیر و کُنُشت و قَلَايَه^۴ و صومعه برای راهبان خود نسازیم. از آنها آنچه ویران گردد، از نو نسازیم؛ از این جاها آنچه را که مسلمانان برای خود مشخص کرده‌اند، تعمیر نکنیم. از آمدن مسلمانان به کنیسه‌های ما، در شب یا روز، جلوگیری نکنیم و درهای آنها را به روی رهگذران و ابن‌سبیل، بازگذاریم. به هر مسلمانی که از اینجا گذر کند، سه روز منزل و خوراک دهیم. به هیچ جاسوسی در کُنُشتها و خانه‌های خود، پناه ندهیم. نسبت به مسلمانان نادرست نباشیم و به فرزندان خود قرآن نیاموزیم (?). آشکارا به شرک رو نیاوریم و کسی را بدان فرانخوانیم. چنانچه خویشان ما بخواهند به اسلام بگروند، از این کار، بازمان نداریم. مسلمانان را بزرگ نداریم و اگر بخواهند بنشینند، برای آنان از جای خود برخیزیم. نباید با پوشیدن هیچ یک از جامه‌های ایشان، همچون: کلاه یا سرپوش دیگر، عمامه و نعلین، یا بازکردن فرق سر به شکل آنان در

۱. شایسته یادآور است که با توجه به بافت انشائی و معنایی جمله‌های این فرمان و سنجیدن آن با نامه‌ها و فرمانهای مستند و تاریخی عمر بن خطاب، انتساب این نامه به وی، دشوار می‌نماید. برای بیشتر روشن شدن مطلب بنگرید: نامه‌ها... شماره‌های: ۳۲۷ (نامه عمر به ابوموسی اشعری)، ۴/۳۵۳ (نامه عمر به ابوعبیده و معاذ)، ۸/۳۵۳ (به ابوعبیده)، ۲۴/۳۵۳ (به ابوعبیده)، ۳۶۶ و ۳۶۷ (درباره آزادسازی اسیران). م. ۲. توبه / ۲۹. م.

۳. بنگرید: النّهائة فی غریب الحدیث، ابن‌الثیر ۱/۱۳۹، ۲/۳۶۹. م.

۴. قَلَايَه؛ واژه‌ایست یونانی به معنی جایگاه اسقف (المنجد «قلی»؛ لسان ۲۰۱/۱۵ «قلی»). م.

آییم. به زبان مسلمانان سخن نگوییم؛ کُنیه‌های ایشان را بر خود ننهیم؛ بر روی زین ننشینیم، شمشیر بر خود نیاویزیم؛ هیچ سلاحی به دست نگیریم و با خود نداشته باشیم. نقش نگین انگشتریهایمان به عربی نباشد. می نفروشیم، موی جلو سرهامان را بتراشیم؛ همواره هر جا که باشیم، جامه‌های خود را بپوشیم؛ زُنار بر میان خود ببندیم. در کُنشتهای خود، صلیب آشکار نکنیم؛ صلیبها و کتابهای خود را به گذرها و بازارهای مسلمانان نبریم. ناقوسها را در کنیسه‌های خود، بلند ننوازیم. برای عید سَعانین^۱ و نیایش باران^۲، بیرون نرویم. در مرگ مردگان خود، بلند شیون نکنیم؛ در هیچ یک از راهها و بازارهای مسلمانان، در کنار مردگانمان، آتش نیفروزیم. مردگانمان را نزدیک مسلمانان به خاک نسپاریم. کسی از برده‌های مسلمانان را به بردگی نپذیریم. راه را به مسلمانان نشان دهیم و بی‌خبر به منزل ایشان نرویم.

گوید: چون نوشته را نزد عمر آوردم، در آن افزود: هیچ یک از مسلمانان را نزنیم. ما این شرطها را به سود شما و به زیان خود و هم دینان خود پذیرفتیم و در برابر آن، به پناه شما درآمدیم. چنانچه ما یکی از این شرطهایی را که به سود شما و به زیان ما است، نادیده بگیریم، از پیمان و پناه شما بیرون خواهیم بود و شما حق دارید که با ما مانند دشمنان و شکاف‌افکنان رفتار کنید.

۱. سَعانین: مُقرب از سُرِیانی و یکی عیده‌های مسیحی است که یک هفته پیش از عید بزرگ آنان، برگزار می‌شود (التهایة فی غریب‌الحدیث ۳۶۹/۲، م.).

۲. متن: باعوث (بعوث) معرب از سُرِیانی و در نزد مسیحیان، مانند نماز استِسقای مسلمانان است (التهایة، ابن‌الاثیر ۱۳۹/۱، م.).

www.KetabFarsi.com

The Political Letters and Treaties of the Prophet Mohammad And The Documents of Early Islam

Collected and edited by
Mohammad Hāmid al-lāh

Translated into Persian by
Mohammad Hosseini

Soroush Press

Tehran 1999

بها: ۲۴۰۰۰ ریال

ISBN: 964-435-334-X ۹۷۸۹۶۴۰۴۳۵۰۳۳۴



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران